

قهر به مثابه ابزار دفاع از نظم و دگرگونی!

جنگ علیه تروریسم و جنبش ضدجهانی شدن سرمایه داری

روبن مارکاریان

بخش اول

در جستجوی پاسخ به این سؤال که با توجه به اوضاع جهانی پس از یازدهم سپتامبر، جنبش‌های جدید سوسیالیستی در اوائل قرن جدید با چه مسائلی دست به گریبان هستند به بررسی مقاله لئو پانیچ (Leo Panitch) متفکر مارکسیست مندرج در نشریه مارکسیستی "مانتلی رویویو" (Monthly Review) - شماره ژوئن ۲۰۰۲ - می‌پردازیم.

لئوپانیچ استاد کرسی "اقتصاد سیاسی تطبیقی" دانشگاه یورک در تورنتوی کانادا، از ویراستاران سال‌نامه مارکسیستی "سوسیالیست رجیستر" و مولف کتاب: "نوسازی سوسیالیسم: دموکراسی، استراتژی و تخیل" است.

لئوپانیچ بر آن است که پس از وقایع یازدهم سپتامبر قدرت‌های سرمایه‌داری و در راس آن‌ها دولت آمریکا تلاش کردند تا به بهانه مبارزه با تروریسم با وضع قوانین فوق‌العاده آزادی‌های سیاسی، فردی و مدنی را به سود دستگاه‌های سرکوب محدود ساخته و به ویژه جنبش ضدسرمایه‌داری جهانی را در فهرست تهدیدات تروریستی قرار دهند. او به نقل از یک استاد دانشگاه آمریکائی که خود آنارشیست است می‌گوید آنچه که قدرت‌های حاکم را برآشفته می‌سازد نه قهرگرایی جنبش ضدجهانی شدن سرمایه‌داری بلکه فقدان نسبی قهر در این جنبش است؛ حکومت آمریکا درمانده است که چگونه با جنبشی آشکارا انقلابی که به اشکال سنتی مقاومت مسلحانه تمایلی ندارد برخورد کند و چگونه سرکوب این جنبش را توجیه کند... در حالی که زمانی تصور می‌شد که اقدامات یا باید به شیوه نافرمانی مدنی گاندی‌گونه و یا شورش سرراست و مستقیم اسلحه‌بدستان باشد گروه‌های درگیر در جنبش ضدجهانی شدن سرمایه‌داری تلاش کردند تا در میان این دو قطب افراط و تفریط اشکال جدیدی از مبارزه را خلق کنند. اشکال جدیدی از نافرمانی مدنی با عناصری از تئاتر خیابانی و نمایشات فستیوال‌گونه در آمیخته شده و از آن میان نوعی پیکار غیرخشونت‌آمیز پا به عرصه ظهور نهاده است.

پانیچ آن‌گاه وارد مبحث قهر شده و از یکی از آثار مارک تواین که به انقلاب کبیر فرانسه پرداخته، نقل قول زیبایی را می‌آورد. در این نقل قول مارک تواین دو نوع از "فرمانروائی قهر" را با هم مقایسه می‌کند ... قهری که ابزار تغییر جامعه بوده و در جریان تکوین جنبش‌های انقلابی برای تغییر جامعه سر برمی‌آورد و قهری که ابزار دفاع از وضع موجود و اهرمی برای سرکوب است. مارک تواین می‌گوید که اولی تنها چند ماه طول می‌کشد در حالی که دومی هزاران سال به طول انجامیده است، اولی تنها موجب مرگ چند ده هزار نفر می‌شود در حالی که دومی جان صدها میلیون نفر را در ربوده است. اولی مرگی است کوتاه مدت ولی دومی مرگی تدریجی و دائمی است که به صورت اعمال دائمی گرسنگی، سرما، تحقیر، بیرحمی و درهم شکستن روانی در تمامی عمر انسان‌ها امتداد می‌یابد. این تفاوت، تفاوت میان کسی است که در نتیجه رعد و برق در یک چشم بهم زدن جان می‌سپارد با کسی که در یک آتش ضعیف برای مدت طولانی سوزانده شود...

پانیچ می‌گوید که امروز مشکل زیادی در تشخیص تفاوت دو نوعی قهری که مارک تواین از آن نام می‌برد نخواهیم داشت. به همین خاطر است که افکار عمومی اکثریت مردم جهان اساساً مخالف سیاستی است که دولت آمریکا امروزه تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" به پیش می‌برد. آمارگیری‌های اخیر نشان داده است در حالی که ۸۵ درصد آمریکائیان و ۵۸ تا ۶۶ درصد افکار عمومی ۷ کشور پیشرفته صنعتی از جنگ آمریکا در افغانستان حمایت می‌کند، ۷۰ تا ۷۵ درصد افکار عمومی نقاط دیگر جهان یعنی کشورهای فقیر و یا حاشیه سرمایه‌داری با این جنگ مخالف است. این بخش از جهان همان بخشی است که به قول مارک تواین به طور روزمره و در تمامی طول زندگی اش اعمال قهر دائمی را به صورت گرسنگی، سرما، تحقیر و مرگ می‌آزماید. این بخش از جهان، به درستی، فکر نمی‌کند که نقش سرکردگی آمریکا در دفاع از ثروت و رفاه کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ربطی به دفاع از حقوق بشر، آزادی و یا عدالت داشته باشد. این که چرا افکار عمومی کشورهای پیشرفته

سرمایه‌داری از جنگ آمریکا علیه تروریسم حمایت می‌کند دلایل مختلف فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی دارد.

از نظر پانیچ، دولت آمریکا امروز نه تنها یک ابرقدرت بلکه یک امپراطوری است. البته امپراطوری به سیاق جدید و نه با الگوی قدیمی امپراطوری‌های استعماری قرن‌های نوزدهم و بیستم. او می‌گوید اشتباه است اگر هر دخالت نظامی آمریکا را امروزه به طور بی‌واسطه با منفعت این و یا آن بخش از سرمایه‌سالاران این کشور توضیح دهیم. درست‌تر این است که بگوئیم امروزه دولت آمریکا حفظ نظم سرمایه‌داری جهانی را وظیفه خود قرار داده است. "هارولد اینیس" زمانی گفته بود که "امپریالیسم آمریکا از طریق اصرار بر این که امپریالیست نیست خود را پرجذبه و قابل توجیه ساخته است". مکانیسم دموکراسی‌های لیبرال کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری از جمله آمریکا از زمره عواملی است که امکان می‌دهد نقش پلیسی دولت آمریکا به صورت دفاع از "حقوق بشر" و "آزادی" جلوه داده شود. دولت آمریکا سیاست‌های خود را در مجالس قانون‌گذاری این کشور تحت نام "دفاع از آزادی و حقوق بشر" به تصویب می‌رساند و به این ترتیب برای این سیاست‌ها پایه مشروعیت داخلی به دست آورده و آن‌گاه آن را در برابر هم‌پیمانان خود در دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری قرار می‌دهد. به این ترتیب است که بخش مهمی از افکار عمومی کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در این پندارند که واقعاً جنگ علیه افغانستان به حقوق بشر و دفاع از آزادی‌های اساسی نوع انسانی مربوط است. بر عکس بخش دیگر جهان، یعنی اکثریت عظیم جمعیت جهان که در کشورهای حاشیه سرمایه‌داری سکنی دارند مشاهده کرده‌اند که جنگ‌های آمریکائی نه فقط به آزادی و حتی برقراری دموکراسی‌های لیبرال منجر نشده است بلکه نتایج آن کاملاً معکوس بوده است. مضاف بر آن، این بخش از جمعیت جهان به تجربه دریافته است که همه جنبش‌های انقلابی، پیشرو و مترقی در چند دهه اخیر تحت نام "دفاع از حقوق بشر" و "آزادی" توسط دولت آمریکا سرکوب شده است. یکی از شیوه‌های مبارزه آمریکائی علیه چپ میدان دادن و تقویت "بنیادگرایی مذهبی" توسط دولت آمریکا و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی این کشور بوده است. از جمله دولت آمریکا از حامیان طالبان و شخص "بن لادن" در دوره سازمان‌دهی مبارزه مخفی آمریکا علیه لشکرکشی شوروی سابق به افغانستان بود. "برژینسکی" مشاوره شورای امنیت ملی" در دوره ریاست جمهوری کارتر که طی آن آمریکا وارد جنگ نهان با روسیه شد در پاسخ به سؤال خبرنگار "نوئل ابزواتوار" که از او می‌پرسد آیا شما امروز پشیمان نیستند که از تروریست‌ها حمایت کرده و به آن‌ها اسلحه و مشاوره دادید... می‌گوید: "(چه چیزی برای تاریخ جهان مهم‌تر است؟ طالبان و یا سقوط امپراطوری شوروی؟ برخی شورش‌ها و تحریکات مسلمان‌ها و یا رهایی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟)....!" (نوئل ابزواتوار شماره ۱۲-۲۱ ژانویه ۱۹۹۸)!